

گریه جنیان بر امام حسین علیه السلام



عبداللہ بن زیاد به دستور یزید (لعنة الله عليهما)، کاروان اسرای اهل بیت (علیهم السلام) را به همراه سرهای مطهر شهدای کربلا روانه شام نمود. بنا بر نقل تاریخ زمان حرکت کاروان، پانزدهم محرم بوده و اول صفر نیز به شام می‌رسند.

امام محمد باقر (علیه السلام) فرموده است: از پدرم علی بن الحسین (علیهم السلام) پرسیدم که چگونه او را از کوفه به شام حرکت دادند؟! فرمود: مرا بر شتری که عربان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم حسین (علیه السلام) را بر نیزه‌ای نصب کرده بودند و زنان ما را پشت سر من بر قاطرهایی که زیراندازی نداشت سوار کردند، و اطراف و پشت سر ما را گروهی با نیزه احاطه کرده بودند، و چون یکی از ما می‌گریست با نیزه به سر او می‌زدند! تا آن که وارد دمشق شدیم. (1) و در منتخب آمده است که: عبداللہ بن زیاد، شمر و خولی و شیب بن ربیع و عمرو بن حجاج را فراخواند و هزار سوار را همراه آنان کرد و توشه راهشان را فراهم ساخت و دستور داد تا اسیران اهل بیت را به شام ببرند و به هر شهر و دیاری که رسیدند، آنان را بگردانند!! (2)

در تاریخ به صورت کامل در مورد منازل و شهرهایی که مسیر کاروان بوده سخن به میان نیامده است ولی به تعدادی اشاره شده و وقایعی که در آن شهرها رخ داده بیان شده است.

بر اساس نقل تاریخ حاملین سرهای مطهر وقتی وارد شهرها می‌شدند، سرها را بر سر نیزه می‌کردند و در شهر می‌گردانند و به مردم می‌گفتند که اینها خارجی هستند و علیه یزید خروج کرده‌اند، آنهایی که نمی‌شناختند این گفتار را می‌پذیرفتند و خوشحال می‌شدند و کسانی که حضرت را می‌شناختند به دروغ بودن حرفشان پی می‌بردند و گریان می‌شدند.

در تاریخ آمده است که مردم برخی از شهرها نیز وقتی می‌فهمیدند که کاروان اسرا، اهل بیت پیامبر اکرم هستند و آن سرها، سرهای مطهر امام و یارانش است اجازه ورود به شهر را به حاملین نمی‌دادند و به آنها نان و آب هم نمی‌دادند و بسیار گریه می‌کردند.

در کامل بهائی آمده است: چون سر امام حسین (علیه السلام) را از کوفه بیرون آوردند، مأموران این زیاد از قبایل عرب بیمناک بودند که شاید هنوز قدری از غیرت دینی که در ایشان باقی مانده، آنان را وادارد که سر امام را از دست ایشان بگیرند، از این روی، دور از جاده اصلی، و از بیراهه حرکت می‌کردند!

ابومخنف نقل کرده است که: سر مقدس را از شرق «حصاصه» (3) برده و از «تکریت» گذشتند و والی آنجا را از ورود خود آگاه کردند، او افراد بسیاری را با پرچم به استقبال آنان روانه نمود! و اگر کسی از صاحب سر سؤال می‌کرد، می‌گفتند: خارجی است! (4)

مردی نصرانی که آن سر را دیده و آن پاسخ را شنیده بود، با خود گفت: این چنین نیست که می‌گویند، این سر حسین بن علی فرزند فاطمه است و من خود در کوفه بودم که او را شهید کردند؛ سایر نصرانیان از این واقعه آگاه شدند و به تعظیم و اجلال آن حضرت ناقوس‌ها را شکستند و گفتند: خداوند!! از شومی و عصیان این قوم که فرزند پیغمبر خود را کشته‌اند، به تو پناه می‌بریم.

کوفیان چون این حال را مشاهده کردند راه بیابان را در پیش گرفته و از آنجا کوچ کردند! (5)

حاملان سر مقدس در اثنای راه به «مشهد النقطه» رسیدند و سر مقدس را بر روی سنگ بزرگی که آنجا بود نهادند، ناگهان قطره‌ای خون از آن سر مقدس بر آن سنگ چکید و پس از آن هر ساله در روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوشید! و مردم از اطراف بر گرد آن صخره اجتماع می‌کردند و مجلس عزای ماتم برای امام حسین (علیه السلام) برپا می‌داشتند.

و آن صخره تا ایام عبدالملک بن مروان بجای بود، و او دستور داد که آن سنگ را از آنجا منتقل کردند! و دیگر معلوم نشد که آن را کجا بردند! ولی مردم، بنای یادبودی در محل آن سنگ احداث کردند و بارگاهی بر روی آن قرار دادند و آنجا را «نقطه» یا «مشهد النقطه» نامیدند. (6)

شبی را که حاملین سرها و اسرا در «وادی النخله» فرود آمدند، سربازان در طول شب صدای نوحه جنیان را می‌شنیدند: (7)

نساء الجن یبکی من الحزن شجیات و اسعدن بنوح للنساء الهاشمیات و یند بن حسینا عظمت تلك الرزیات و یلطنن خودا" کالدانیر نقیات و یلبسن ثیاب السواد بعد القصیات (8)؛ زنان جن از غصه و حزن می‌گریند، و برای زنان هاشمی نوحه می‌نمایند؛ بر حسین و بزرگی این مصیبت‌ها ندبه می‌کنند و بر چهره خود لطمه می‌زنند؛ و جامه‌های سیاه بعد از لباس‌های کتانی در بر می‌کنند.

بهر حال اهل بیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را همراه سرهای نورانی و پاک به طرف «دمشق» آوردند، وقتی نزدیک دروازه دمشق رسیدند، حضرت ام کلثوم (علیها السلام)، شمر (لعنة الله علیه) را صدا زد و فرمود: ما را از دروازه‌ای وارد دمشق کنید که مردم کمتر اجتماع کرده باشند و سرها را از میان محمل‌ها دور کنید تا نظر مردم به آنان جلب شده به نوامیس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگاه نکنند.

شمر ملعون کاملاً بر خلاف خواست حضرت ام کلثوم (علیها السلام) عمل کرد و کاروان اهل بیت را در روز او ماه صفر (9) از دروازه ساعات (10) - که برای ورود کاروان تزیین شده بود و مردم زیادی در آنجا اجتماع کرده بودند - وارد شهر دمشق نمود، و اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و سرهای مقدس را در این دروازه نگاه داشت تا در معرض تماشای مردم قرار گیرند، سپس آنان را در نزدیکی در مسجد جامع دمشق، در جایگاهی که اسیران را نگاه می‌دارند، نگاه داشت!! (11)

پی‌نوشت‌ها:

1- بحار الانوار، ج 45، ص 145.

2- منتخب طریحی، ج 2، ص 480.

- 3- حصاصه قریه‌ای است نزدیک قصر ابن هبیره و از نواحی کوفه است. (معجم البلدان، ج 2، ص 263).
 - 4- حاملان سر از معرفی سر مقدس امام حسین (علیه السلام) بیم داشتند، لذا امام را خارجی یعنی کسی که بر یزید خروج کرده و علیه او جنگیده، معرفی می‌کردند.
 - 5- قمعار زخار، ج 2، ص 547.
 - 6- مقتل الحسین مقرر، ص 346.
 - 7- قمعار زخار، ج 2، ص 548.
 - 8- بحار الانوار، ج 45، ص 236.
 - 9- صاحب کتاب کامل بهائی و ابوریحان بیرونی در الآثار الباقیه و کفعمی در مصباح، تاریخ ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر نوشته‌اند. (مقتل الحسین مقرر، ص 348).
 - 10- وجه تسمیه این دروازه به «باب الساعات» این بوده است که در آنجا صورت حیواناتی را از نحاس درست کرده بودند و نظمی در آن ایجاد شده بود که ساعات روز را تعیین می‌کرد. و در مقتل خوارزمی آمده است که: اهل البیت را از باب توما وارد دمشق کرده‌اند و آثار دروازه توما هم اکنون در دمشق موجود است. (مقتل الحسین مقرر، ص 348).
 - 11- الملهوف، سید بن طاووس، ص 73.
- تبیان
مهري هدهدي